



تمدن را علم می‌سازد / تقریری بر نظر ملاصدرا در اثبات معاد جسمانی

حجت‌الاسلام والمسلمین مرتضی واعظجوادی گفت: آنچه تمدن‌ها را می‌سازد، علوم است و باید گفت وگویی میان صاحبان علوم شکل بگیرد. بدین ترتیب نزاع فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به صفر می‌رسد یا بسیار کاهش خواهد یافت.

حجت‌الاسلام والمسلمین مرتضی واعظ جوادی گفت: آنچه تمدن‌ها را می‌سازد، علوم است و باید گفت وگویی میان صاحبان علوم شکل بگیرد. بدین ترتیب نزاع ZWJ& فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به صفر می‌رسد یا بسیار کاهش خواهد یافت.

به گزارش ایکننا، حجت‌الاسلام والمسلمین مرتضی واعظ جوادی، رئیس بنیاد بین‌المللی علوم وحیانی اسرا و مدرس حوزه و دانشگاه، امروز ۱۷ مردادماه، در ادامه جلسات خوانش رساله المظاهر الالهیه ملاصدرا به طرح بحث درباره نظرات ملاصدرا در باب معاد جسمانی و همچنین نظرات غزالی بر این نظریه پرداخت و در انتها بر اهمیت علم در ساختن تمدن تأکید کرد که در ادامه مشروح آن از نظر تان می‌گذرد:

ملاصدرا فلسفه را به غنا و قوت رساند و تلاش کرد که فلسفه در خدمت فهم دین باشد و گاهی اوقات در قالب شرح حدیثی وارد این حوزه یا تفسیر قرآن می‌شد و مباحث توحیدی قرآن را تفسیر می‌کرد و دغدغه اش این است که پنج آیه ابتدایی سوره حدید و سوره مبارکه توحید را تفسیر کند و به آیاتی بپردازد که جهات معارفی را مطرح می‌کند. همچنین در کتاب‌هایی مانند الشواهد الربوبیه دغدغه دینی خود را مطرح می‌کند و می‌خواهد این معنا را به جامعه اسلامی عموماً و جامعه حوزوی و علمی خصوصاً منتقل کند که دین ظرف دانش‌ها و معارف عمیق و والایی است که حکمتی مانند حکمت متعالیه خود را در بستر تبیین این معارف قرآنی و دینی قرار می‌دهد. ملاصدرا؛ فیلسوفی با دغدغه فهم معارف دینی

این کار فراتر از کار یک جریان فلسفی یا عرفانی است. فلاسفه و عرفای ارزشمندی زیسته‌اند، اما اینگونه وارد مسائل دینی نشدند تا در جلوه‌های دینی ورود کنند. عمده آیاتی که در باب توحید است، در فن اول مظاهر الالهیه مطرح شده و آیات مربوط به معاد در فن دوم مطرح می‌شود و ما باید به روح ملاصدرا درود بفرستیم و یک فیلسوف حتی فیلسوف اسلامی شاید خیلی دغدغه این مسائل را نداشته باشد اما دغدغه یک فیلسوف اسلامی موحدی که بار توحید را خوب یافته و هرچه را در خدمت فهم قرآن گرفته بسیار ارزشمند است و باید این ارزش را حفظ کنیم و در مقابل کسانی که بیراهه می‌روند، کرامت‌مندانه این دانش را منتشر کنیم.

در جلسه قبل، جمله‌ای از ملاصدرا مطرح شد که مبنای بحث امروز است. می‌گوید: «علمت ان الحق فی المعاد عود البدن بعینه و شخصه کما یدل علیه الشرع الصحیح من غیر تأویل و یحکم علیه العقل الصریح من غیر تعطیل». این جمله بسیار ارزشمند است؛ از این حیث که حکمت را تا مرحله‌ای پیش برده که معاد جسمانی را اثبات کند و در کنار شرع صحیحی قرار دهد که بدون تأویل به این مسئله اشاره و برای متشرعین راهی را ارائه می‌کند. ملاصدرا در این بخش پایانی مظهر اول فن ثانی، یعنی ذیل بحثی که در باب معاد جسمانی داشت، ضمن بیان برخی از اقوال، می‌گوید که برای شما روشن شد که در بحث معاد جسمانی، «عود البدن بعینه و شخصه» مطرح است. دیدگاه ملاصدرا در باب معاد جسمانی

ممکن است برخی ادله و براهین را قبول نکنند، اما این سخن ملاصدرا را باید قدر بدانند که ایشان قائل به معاد جسمانی «بعینه و شخصه» هستند و می‌گویند که شرع صحیح «من غیر تأویل» بر این معنا دلالت دارد که «عود البدن بعینه» است و عقل هم بدون تعطیل، دلالت می‌کند بر اینکه معاد جسمانی حق است و در روز قیامت بدن «بعینه و شخصه» عود پیدا می‌کند. اما مراد ایشان چیست؟ بخشی از متدینین و اهل مذهب می‌گویند که در آیات الهی سخن بر این است که بدن هم در قیامت ظاهر می‌شود و عود بدن نیز مانند عود روح قطعی است، اما بدنی که مطرح می‌کنند یک بدن مثالی است و به تعبیر ایشان با تأویل، مسئله را می‌پذیرند و شرع نیز بر این بدن دلالت دارد؛ یعنی به تعبیری با تأویل، معاد جسمانی را می‌پذیرند اما ایشان می‌گویند نیاز به تأویل نیست، بلکه شرع صحیح بدون تأویل دلالت بر معاد جسمانی دارد و شرع می‌گوید جسم «بعینه و شخصه» در معاد ظاهر می‌شود.

با این سخن، اهل تأویل را کنار می‌زند و می‌گوید بدون تأویل می‌توانیم قبول کنیم که شرع بر وجود بدن جسمانی انسان، «بعینه و شخصه»، در روز قیامت دلالت دارد. از سوی دیگر در بحث معاد جسمانی ما قائل به تعطیل از ناحیه عقل نیستیم. ابن سینا مطرح کرده ZWJ& که عقل قاصر است از اینکه معاد جسمانی را اثبات کند و می‌گوید ما قول صادق مصدق و فرمایش

امامان معصوم و وحی را تصدیق می‌کنیم و معاد جسمانی را از راه شرع می‌پذیریم، گرچه عقل قاصر است از اینکه بتواند بر معاد جسمانی حکم کند، اما ملاصدرا می‌گوید عقل هم می‌تواند حکم کند، نه اینکه عقل ناقص باشد و عقل هم در کنار شرع با صراحت تمام دلالت دارد بر اینکه جسم انسان «بعینه و شخصه» در معاد حاضر می‌شود. این سخن گران بهایی است که باید مورد توجه قرار گیرد، چراکه ادعای کلیدی و ارزشمندی است. البته باید این سخن را بیابیم که چطور عقل بر معاد جسمانی دلالت می‌کند که یک مسئله است اما خواستیم تاکید کنیم که ملاصدرا در بخش پایانی مظهر اول از فن دوم به چه کسانی نظر دارد. غزالی در باب معاد جسمانی چگونه قائل به تناسخ شده است؟

بحث اصلی به نظر غزالی برمی‌گردد. او در آثار خود مخصوصاً در تهافت الفلاسفه به این مسئله پرداخته و این نکته را برجسته می‌کند که معاد جسمانی است اما با خوانش دیگری. غزالی وقتی با فلاسفه روبه‌رو می‌شود و سعی می‌کند نظراتشان را نقد کند، مطلبی را از فلاسفه نقل می‌کند و می‌گوید که می‌توانیم این مطلب فلاسفه را نپذیریم و به گونه دیگری سخن بگوییم. او نظراتی را مطرح کرده که برگشت نظر گروه سوم به تناسخ است. غزالی می‌گوید که می‌توانیم این نظر را به صورت دیگری تلقی کنیم و آن اینکه فلاسفه می‌گویند چون تناسخ در دنیاست باطل است اما باید بگوییم که نفس در قیامت به بدن دیگری برمی‌گردد، چون در دنیا محذور تناسخ وجود دارد، باطل است و چون در قیامت تناسخ مجوز شرعی دارد قبول می‌شود.

غزالی می‌گوید که چرا کسی را که قائل به این نظر است انکار می‌کنید؟ نفس پس از مرگ باقی است. ایشان فتوا می‌دهد که روح به بدن دیگری برمی‌گردد و می‌تواند هر بدنی باشد و اگر اشکال کنید که این تناسخ است می‌گوییم ایرادی ندارد؛ چون شرع آن را قبول دارد. ما تناسخ در دنیا را انکار می‌کنیم و اگر در قیامت باشد آن را انکار نمی‌کنیم؛ خواه اسمش تناسخ باشد یا نباشد.

بنابراین، غزالی به این مسئله باور دارد و کاملاً از فضای فلسفی بیرون آمده است، اما اینکه بیاید و با ابزار دیگری بگوید که شرع مقدس این تناسخ را قبول دارد سخن حکیمانه‌ای نیست و ملاصدرا گفته اینکه یک نفس دو بدن داشته باشد صحیح نیست و سخن غزالی نیز معلوم نیست که بعث است یا تناسخ. این کار، بازخوانی دیگری بود نسبت به چیزی که غزالی مطرح کرد، اما عبارت‌های غزالی در تهافت الفلاسفه است و می‌توان بدان مراجعه کرد؛ چون بحث تناسخ یکی از مباحث عمده‌ای است که امروزه به ویژه در بلاد شرقی جایگاه ویژه‌ای دارد. نکاتی در باب زندگی غزالی

در باب غزالی نیز سخن فراوان است. او شخصیتی بود که در نیمه ZWJ قرن چهارم متولد شد و تقریباً ۵۵ سال عمر کرد. جریان‌های اجتماعی فراوانی بر او گذشت و سفرهای سنگینی داشت و از طوس به نیشابور رفت و بعد به بغداد سفر کرد که همراه با تطور علمی ایشان بود و روزگارش در نهایت به تصوف منتهی شد و بر تصوف خیمه زد و پایان دوره عمر خود را در این فضای معرفتی و در طوس گذراند و در خانقاه خود درس تصوف می‌داد. باورش این بود که از این مدرسه به یقین می‌رسیم.

در واقع، همه خواهان این هستند که یک معرفت ثابت و یقینی حاصل شود اما در معرفت‌شناسی روزگار ما این مسئله تقریباً ناشدنی است و برخی این ناشدنی را نیز امتیاز گرفتند و گفتند از جزمیت و ... هر اس داریم و باید همواره در حال انتقال باشیم و تطور مختلفی را تجربه کنیم و امروزه فقدان ثبات و جزمیت یک رویکرد ارزشی محسوب می‌شود و کسانی که به این امر باور داشته باشند و خود را در فضای جزمیت ببینند، در فضای سنت فهم می‌شوند.

به هر حال غزالی به دنبال یقین است و از حس و عقل وارد شد و فهمید شدنی نیست و راه ایمان را در پیش گرفت و گفت که از طریق ایمان و وحی می‌توانیم به یقین دست یابیم و ایمان می‌تواند با سرمایه تہذیب نفس و تصوف حاصل شود؛ چون روشنایی‌ای که در دل انسان شکل می‌گیرد یقین را برای انسان می‌آورد. این سخنی است که نهایتاً مورد قبول غزالی واقع شد و گرایش به سمت تصوف را اصل دانسته است. مذهب کلامی او بر مبنای نظام اشعری بود، اما تصوف قاعده معرفتی او را می‌ساخت و با دو بال نگرش اشعری و تصوف مسیر معرفتی خود را سامان بخشید.

مسئله‌ای در زندگی غزالی بسیار پررنگ بود که باید آن را درمان کرد. البته به غزالی هم اختصاص ندارد و آن این است که او با فلاسفه روزگار خود نه، بلکه با فلاسفه باستان و اقدمین و شخصیت‌هایی که خیلی با ایشان فاصله زمانی نداشتند درافتاد. وقتی که موجی وارد یک فضای فکری و فرهنگی می‌شود، عده ZWJ ‌ای را با خود همراه می‌کند و موج فلسفه‌گرایی در روزگار غزالی طوری بود که غزالی وظیفه خود می‌دانست که در برابر آن بایستد و نگذارد این موج برخی را از ایمان دور کند. بنابراین، وظیفه ایمانی خود می‌دانست که از این موج عقل‌گرایی جلوگیری و با اندیشه ZWJ فلاسفه مقابله کند.

نکته دیگر دیگر می‌گوید که گرایش عقل‌گرایی و به فلسفه دل‌باختن و امثال اینها جایگاهی ندارد و فلسفه دون آن است که مستند معرفتی انسان قرار بگیرد و از این ZWJ ؛ رو بخشی از فعالیت‌های معرفتی خود را در مسیر مقابله با فلاسفه قرار داد و

کتبی را مانند تهافت الفلاسفه نوشت. در تهافت الفلاسفه که مستقلا در مخالفت با فلاسفه است، تناقضاتی را که در اقوال فلاسفه هست آورده و در پایان مسئله نیز در سه مورد فلاسفه را تکفیر کرده و گفته که برخی مسائل علمی و برخی در فضای بدعت است، اما برخی دیگر در فضای تکفیر قرار دارد.

سه مسئله ای که غزالی بدان اشاره کرده که فلاسفه را به خاطر آنها تکفیر می کند عبارت از مسائل مربوط به حدوث یا قدم عالم، علم خدا به جزئیات و معاد جسمانی است. البته همه فلاسفه به خصوص ملاصدرا نظر خود را داده اند و با غزالی مواجه شده اند و مشخص شده است که غزالی در پی بردن به مقاصد فلاسفه ناتوان بود و آنچه او مطرح کرده با چیزی که فلاسفه معتقد بوده اند تفاوت بسیاری دارد. این مطلب نشان می دهد که باید مراعات $\&zwj$; لازم صورت گیرد که ممکن است کسی را در فضای ذهنی خودمان خوانش کنیم و با زوایای دید خود ببینیم و حکم بدهیم که کار ناصوابی است. در نتیجه باید این مباحث مطرح شود تا اندیشه غزالی در صحنه معرفت پاک شود و این کج اندیشی راه نیابد که کسی به غزالی استناد کند. البته اگر کسی بیانات حکمای متأله ما را ندیده باشد، ممکن است تصورات غزالی را داشته باشد. همچنین برخی در مصر و ایران از او نقد کردند و تا حد قابل قبولی هم این نقدها وارد است.

همچنین بحثی را آقای سیدمحمد خاتمی در باب گفت وگویی تمدن ها مطرح کرد. آنچه تمدن ها را می سازد علوم است و باید گفت $\&zwj$; وگویی میان صاحبان علوم انجام شود تا افرادی که در عرصه $\&zwj$; علمی صاحب اثرند در کنار یکدیگر قرار دهیم و این گفت $\&zwj$; وگو اتفاق بیفتد و بدین ترتیب نزاع هایی که ممکن است در فضای فرهنگ ها و تمدن ها به وجود آید به صفر می رسد یا بسیار کاهش خواهد یافت.

گزارش از مرتضی اوحدی